

اینکه مخالف بوده باشند شرکت نکرده‌اند و اگر این رقم را کنار بگذاریم میبینیم که تمام طبقات ملت ایران و تمام قشرها اعم از روشنفکر و اداری، دانشجو، سرباز و افسر و درجه‌دار و خانمها، چه با حجاب چه بی حجاب و اقلیت‌های مختلف در این فراندوم شرکت کرده بودند. این نسبت ۹۲/۵ درصد خوب نشان میدهد که همه شرکت کردند. از این ۲۰ میلیون و ۱۴۷ هزار نفر که شرکت کردند ۹۹ درصد جواب آری دادند و کمتر از یک درصد مخالفت با جمهوری اسلامی کردند و رأی منفی دادند.

تبریک بنده از طرف دولت موقت، نه تنها به ملت، بلکه بیشتر از همه به رهبر عالیقدر انقلابمان، امام خمینی است که مبتکر و خواهنده این فکر بودند و باید گفت این موفقیت گوارای وجودشان باشد. نه تنها تبریک باید گفت بلکه تشکر هم میخواهم اضافه کنم، تشکر از همه مردم ایران که جواب مثبت دادند. و همچنین اگر اجازه میفرمائید یک تشکری، دست دردنکنه‌ای هم از قول شما ملت و شورای انقلاب و از قول رهبر انقلاب به این دولت بگویم که بابا، دولت، دستت درد نکند. (حالا که آنها نگفتند من خودم میگویم) و خود منم بیشتر از وزارت کشور و وزیر کشور، جناب آقای صدر و دستیارانشان و تمام کسانی که در این کار عامل بودند و میدانم که چندین هفته خواب و خوراک راحت نداشتند و چه زحمات و خدمات و اضطرابها و نگرانیها را قبول کردند تا این فراندوم را بمرحله عمل رساندند، تشکر میکنم و تبریک میگویم. واقعاً جا دارد به دولتی که یک قسمت مهم و اساسی و مقدماتی مأموریتش را انجام داده تبریک گفته شود و تشکر هم بشود که من خودم از خودمان این تشکر را میکنم! همچنین تشکر نه تنها از مردمی که آمدند رأی مثبت دادند بلکه از آنهایی که رأی منفی هم دادند صمیمانه تشکر میکنم، آفرین بر آنها، اقلأً ثابت کردند ایرانی هستند، تشخیص دادند که وظیفه دارند و باید بیایند و رأیشان را بدهند. خوشحالی دیگر من از بابت اعلام قبلی و عدم مشارکت کسانی است که گفته بودند چون برایشان مبهم است و یا اجازه ندارند به انواع مختلف جمهوری یا نظامها رأی دهند، اصلاً شرکت در فراندوم را تحریم کردند. واقعاً به مصداق «الخير في ما وقع»، خیلی خوب شد که اینطور شد، ممنون هستیم که قبلاً اعلام کردند، برای اینکه به این ترتیب مچشان را باز کردند که نسبت آنها بیش از یک درصد نیست، واقعیت بسیار ناچیزی هستند و منفک و جدا از صف ملت. همانهایی که تابحال بیش از دیگران سنگ انقلاب، خلق، آزادی و دموکراسی، ضدیت با امپریالیسم، دفاع از کارگر و طبقات پائین، دفاع از خانمها، دفاع از روشنفکران و دانشجویان را بسینه میزدند و همانها که اتفاقاً قسمت عمده صفحات روزنامه‌ها را بخودشان اختصاص داده بودند. به این ترتیب معلوم شد آنهایی که بیش از همه داد و بیداد میکردند و معمولاً معترض دولت هم بودند و ایراد به همه چیز داشتند، با آنهمه ادعا، حداکثر یک درصد بیشتر در این مملکت نیستند. اما اگر این عده یک ذره انصاف و حیا و وجدان داشته باشند باید بعد از این راحت سرجایشان بنشینند و دست از اینهمه هياهو و

اعتراض و مزاحمت بردارند. یادم میآید یکی از دوستان که جزء محصلین اعزامی سال ۱۳۰۶ با من بود، در مراجعت مثل همه ما بارتبه ۳ و ماهی ۵۲ تومن در وزارت راه استخدام شد. مهندسی بود جوان و نه خیلی وارد ولی پراز شور و ذوق و دست پاچگی، مقداری هم اصلاً فصول باشی. خودش تعریف میکرد در کمیونی که افرادی از جمله ناظر هزینه وزارت دارائی و رئیس راه حضور داشتند (که مثلاً رتبه ۸ و ۹ بودند) بالاخره روزی از دستش بتنگ آمدند و گفتند: پسر به اندازه رتبه ات حرف بزن! ... حالا به این آقایان هم میگویم به اندازه رتبه تان حرف بزنید. یعنی بتناسب این یک درصد در کارها دخالت و یا از خود دفاع کنید.

تا اینجا عرایضم تبریک و تشکر و شکرگزاری و خوشحالی و یادآوری یک نعمت بود اما یادآوری نعمات و تجلیل و تذکر دو جور میشود. یکی وقتی که اکتفا کنیم به ذکر پیروزیها و دائماً تفاخر کنیم؛ این در واقع توقف در گذشته و زیانبخش است و غرور و غفلت میآورد. نوع دوم تجلیل از افتخارات و پیروزیها و عبرت گیری و پند گیری است. یعنی یک پیروزی، یا واقعه ای را بیاد بیاوریم برای تجزیه و تحلیل و توجه به اینکه بدانیم برنامه حال و آینده ما چه باشد؟ یعنی بجای توقف در گذشته، حرکت در حال و آینده داشته باشیم. توجه ما به گذشته باید ملازم این باشد که مرحله تخریبی انقلاب پایان یافته و حالا باید بهره برداری کنیم، ببینیم کجا معیوب است و چه چیزهایی باید جبران شود؟ مملکت سراسر عدل و گلستان نشده و باید نواقص و معایب مرتفع شود. اگر به مبارزات ۲۵ سال اخیر ملت ایران توجه کنیم، میبینیم که تا ۱۳۴۲ چهره و حالت اعتراض داشت که البته همراه بود با زندان و شکنجه و از این سال به بعد علاوه بر اعتراض و شکنجه و زندان، یک حرکت مجتمعی بارنگ خیلی مذهبی و آماده شهادت بوجود آمد. از ۱۳۵۰ فعالیت های زیرزمینی مسلحانه پیش آمد و یک جهش خاص مبارزاتی حاد و شدید و با عمق و وسعت زیاد پیدا شد. این مبارزه در ۱۳۵۶ یکمرتبه جهش انقلابی پیدا کرد یعنی از حالت اعتراض بحالت انقلاب درآمد و چنانچه همه میدانیم اواخر ۱۳۵۷ این انقلاب به پیروزی درخشان خود رسید. مرحله بعد انقلاب، با تعیین دولت و وظیفه ای که برای جمهوری اسلامی وجود دارد، باید اسمش را مرحله اقدام بگذاریم. اما آنچه در عمل می بینیم، بجای انقلاب و اقدام، یک حالت خیلی وسیع و شدید انتقام پیش آمده و برای بسیاری از اشخاص مسئله مهم و اساسی تصفیه حسابهای گذشته است. تلافی و انتقام از کسانی که بنحوی از انحاء در دورانهای گذشته علیه انقلاب و ملت و علیه وظائف عمل کردند. این تلافی و انتقام از گذشته همان توقف در گذشته است. اگر وقتی باشد که همه کارها تمام شده و ما برنامه و وظیفه ای نداشته باشیم و خطری ما را تهدید نکند میتوانیم راحت دنبال تسویه حسابها باشیم و یکسره برنامه ما بشود انتقام و باتمام وقت و نیرو و اشکال و خرجی که دارد در این راه برویم و کاری به حال و آینده هم نداشته باشیم. فقط در گذشته باشیم و یکسره روی انتقام. البته بهیچوجه من الوجوه من مخالف این نیستم که آن مقصرین و

کسانی که (همانطور که رهبر عالیقدر فرمودند) ضدانقلاب بوده اند و کشتار کرده اند و غارت اموال نموده اند بمکافات و حتی اعدام سریع ولی صحیح و با رعایت موازین شرعی و حقوقی برسند، من مخالفتی ندارم و بهیچوجه نمی خواهم بگویم اگر کسی دزدی یا خیانتی کرده است، فقط حسابش با کرام الکاتبین باشد. نه، اینطور نیست، اما آنچه مهم است اینست که یک حالت توقف در گذشته حاصل شده و برنامه مملکت، افکار و اعمال رفته است روی انتقام. بطوریکه ما را و ملت را از وضعی که داریم و آنچه باید بکنیم غافل کرده و از کارها بازداشته است. بنابراین باید از این پیروزی که بدست آورده ایم و از این گام مشکلی که برای حال و آینده برداشته ایم استفاده کنیم.

قرارداد با کنسرسیوم

ما کارهای دیگری هم کرده ایم از جمله قرارداد کنسرسیوم نفت را که مدت آنهم سرآمده بود خاتمه دادیم و حتی در آخرین روزهای دولت گذشته آن نامه را بنده دیدم (هم در شرکت نفت و هم در نخست وزیری) که این تصمیم اتخاذ شده بود. شرکت نفت گزارشی فرستاده بود به نخست وزیری که قرارداد کنسرسیوم تمام شده و هیچ موجب و دلیل و نفعی ما نداریم بر اینکه قرارداد را تجدید کنیم، چه میفرمائید. ایشان هم بخط خودش نوشته بود که من هم با این قضیه موافقم، اما در آن اوضاع و جنجال این موضوع به مرحله عمل و ابلاغ نرسید. ما این را که منطبق با خواسته و مصلحت و منافع ملت بود ابلاغ کردیم. بدیهی است سرمایه داران و مقاماتی در دنیا از این اقدامات ناراحت میشوند، خوب، ما نباید تعجب کنیم، غیر از آنها در میان مردم و ملت ما هم هستند کسانی که ما دست بهرکاری میزنیم فوراً مقاومت و مخالفت های عجیبی راه می اندازند.

همه میدانند که این دستگاه های دولت و این ماشین اداری چقدر متورم و بزرگ بود. چندین برابر احتیاج کارمند و کارگر وجود داشت و چه حقوقهای گزاف داده میشد. قدم اول ما باید صاف و تصفیه کردن باشد. اما همینکه میخواهیم دست بزنیم و حکمی را لغو کنیم و سنار از پول کسی کم کنیم و یا کسی را بازنشسته کنیم جنجال برپا میشود. حالا چه کارمند و چه کارگر و چه کشاورزش. فوراً میایند اینجا و ما را مستأصل میکنند. میروند در شهرداری، شهردار را احاطه میکنند، تهدید میکنند، چه شده؟ گویا شهردار میخواهد ده، بیست نفر را کنار بگذارد. چون پول زیادی ندارد باینها بدهد و تازه اینها را بیرون نکرده بلکه بازنشسته شان کرده که میروند با تهدید و زور او را وادار به استعفا میکنند. این صحنه و جنجالی است که هر عضو و هر کارمند این دولت همینکه میخواهد یک عمل اصلاحی بکند ایجاد میشود. بنابراین وجود مخالف و مدعی و مزاحم و خطر که من میگویم یک امر مسلم و در عین حال

طبیعی است. اما مسئله بعد اینست که در برابر این خطرات و تهدیدات چه باید بکنیم و تکلیف چیست؟ آیا برگردیم و تسلیم شویم! یا اینکه مثل گذشته باز به ایمان، به تصمیم، به اتحاد و تشکل و فداکاری متوسل بشویم؟

با این تفاوت که این بار ملت برخلاف گذشته هم مجهزتر است و هم مصمم‌تر و امیدوارتر، منتها نباید مغرور بود و البته مایوس هم نباید بود. شعار هر مبارزی باید بین یأس و غرور مسیرش را پیدا کند. باید در برابر این خطرات هم ملت و هم دولت همکاری کنند. برای حفظ انقلاب و جبران این پیروزی زودرس ملت باید بسیج بشود. ملت نباید بخوابد و بگوید کار من تمام شده. باید خود را برای جنگ دومی آماده کند و چه بسا با همین آمادگی ملت حریف حسابش را بکند و فرار کند. وقتی بداند ما آماده هستیم و تا آخرین قطره خونمان ایستاده‌ایم و مجهز شده‌ایم شاید که اصلاً از میان هم برود.

اما مملکت طوری نشود مثل زمان احمدشاه و مظفرالدین شاه که در هر دهی و گردنه‌ای و هر شهری و محله‌ای و گذری یک باباشملی و داروغه‌ای و سردسته‌ای وجود داشت و هر کسی خر خودش را میراند. اینطور نمی‌شود و باید همه با هم همکاری داشته باشند.

به تبریز که رفته بودم خدمت علمای اعلام عرض کردم بیائید شورائی از خود آقایان یکنفر را معین کند که یک کمیته مرکزی در تمام آذربایجان بنام کمیته امام درست کند تا وحدت و تبعیت متمرکز گردد. پاسداران انقلاب که عده‌شان هم زیاد است، قبول کنند زیر مرکزیت واحدی باشند. زیر برنامه و خط مشی واحد که هدفمان و پرچمان لا اله الا الله و رهبرمان امام خمینی است، ولی محورمان دولت باشد. اگر این دولت منتخب امام است، غیر از این غلط و ضدانقلاب است.

قبل از ادامه صحبتیم، باید عذرخواهی کنم از این تصدیع، ضمن اینکه باید گفت خود شما در این تصدیع مقصردید که خواسته‌اید بیایم و صحبت کنم. اوائل من نگران بودم که صحبت‌های من، چون درد دل و در میان گذاشتن مشکلات و مسائل است بعوض کار مفید و مثبت کار مضری شده باشد. ولی بعد بدفعات زیاد شنیدم و خواندم که این درد دلها دلگرم کننده و امیدوارکننده و روحیه دهنده است و آمادگی بیشتر میدهد. بنابراین روی این حساب است که صحبت میکنم و اگر صداقت و صمیمیت بکار میبرم برای اینست که بتوانم وقتی دعا میکنم «رب اذخُلنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ» با صداقت قبول این وظیفه را کرده باشیم و با صداقت پیش رفته باشیم و مقدمه‌ای بشود که بند سوم این دعا «وَاَجْعَلْنی مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً» مستجاب شود. اگر صراحت بکار میبرم و خیلی چیزهایی که نباید بزعم بعضی‌ها گفت، میگویم، برای اینست که بالاخره بعد از خدا خلق ایران‌اند که مسئول و علاقمندان و همینطور که در فراندوم و انقلاب ثابت کردند این ملت

است که باید این بار را یدوش بکشد و بمنزل برساند. بنابراین باید متوجه باشید و برنامه‌ها با مردم در میان گذاشته شود. صمیمیت هم برای اینکه وقتی محبت و صمیمیت نباشد هیچ کاری در دنیا پیش نمی‌رود. خود منم از این درد لها نتایجی گرفته‌ام. یک نمونه آن اجابتی بود که کارگران جزیره خارک کردند و از دریافت عیدی خودداری نمودند و بدنبالش دیگران و اخیراً هم اشخاصی مقادیری پول برای صندوق دولت و کارهای دولت داده‌اند، امیدوارم این کار ادامه یابد و حسابی هم باز خواهیم کرد برای کمک بدولت بمنظور ایفای وظایف انقلاب اسلامی و رسیدن به اهداف جمهوری اسلامی.

این رفتارندوم از حلقه‌های برجسته این پیروزی است و هم تأییدی برای راه اتخاذ شده و هم اینکه امیدی برای آینده. اما بهیچوجه به این معنی نیست که وضع ما نورعلی نور است و میتوانیم راحت و بی دغدغه باشیم، برعکس بسیاری از مسائل و مشکلات اقتصادی، کارگری، امنیت و تسلط دولت کامل نیست و آنطور که لازم است وجود ندارد. نواقص و کسری زیاد است و تقاضاها و توقعات هم کمرشکن.

تحریکات عوامل داخلی و عناصر داخلی

بعلاوه همانطور که در روزنامه‌ها خوانده‌اید و می‌بینید، هر روز یا هر هفته از یک گوشه مملکت نغمه‌های بسیار دلخراش و ناراحت کننده بلند میشود. یکروز کردستان، یکروز گنبد کاووس، و خدا میداند فردا خوزستان باشد یا جای دیگر و تحت بهانه‌های پوچ و بهانه‌هایی که همه میدانیم و خود اهالی محل هم میدانند. مثل سنی و شیعه، عرب و فارس و ترکمن و غیره و یا بهانه فلان انتصاب... البته ظاهرش اینست و در باطن چیز دیگری است. در حقیقت و در عمل طبق نقشه‌های پیش ساخته شده و خیلی منظم و برنامه‌هایی از همان دستجات (که حالا طرفدار تروتسکی باشد یا مائوئیست و یا مارکسیست)، از شهرهای مختلف با تدارکات قبلی و باروبنه تسلیحاتی فراوان، چه آنهاییکه از خارج میرسند و چه آنهاییکه از داخل. متأسفانه ما هم آن نیروی مرزبانی و انتظامی قوی و لازم را نداریم که جلوی آنها را بگیریم - این را مردم باید بدانند - و اینها همینطور این سلاحها را می‌آورند و می‌روند در منطقه و تحت این عناوین شروع میکنند به پاسگاه ژاندارمری و پادگانها حمله کردن و بعد خلع سلاح میکنند و بساط جنگ و کشتار راه می‌اندازند. آنوقت باید چقدر زحمت کشیده شود، افراد مختلف بروند و مساطت کنند و بالاخره لزوماً و حتماً باید ارتش بوسط بیاید تا بنحوی از این مسئله خلاص بشویم.

البته این دسته‌ها و افراد تنها نیستند و پشتیبانی و ارتباط هم دارند که آنرا من نمی‌گویم. اینها اتحاد عمل دارند یا افراد زیادی از همان باقیمانده‌های ساواک و سرسپرده‌ها

و کسانی که در دستگاه گذشته پاسداران رژیم طاغوتی بودند. حالا یا اینطرف مرز و یا آنطرف مرز ستاد عملیاتی دارند و پول و وسائل میسرسانند. حالا بنده نمی‌خواهم بگویم که تا چه اندازه از خارج ایران هم با اینها همکاری و فرماندهی دارند، فرض بفرمائید در گنبد فرماندهی اخلاصگران و ضدانقلابیون با برادری که از مبارزین سیاهکل بود. درست که نگاه کنیم می‌بینیم تاریخ تکرار میشود و دوباره ناظر همان توده نفتی زمان مرحوم دکتر مصدق شده‌ایم. همان اتحادی که در تمام آن دوران اختناق وجود داشت و همه میدانند که چگونه همه مراکز حساس تبلیغاتی و اطلاعاتی و حتی برخی از قسمتهای دولت متعلق به همان ظاهرأ توبه کرده‌ها و بازگشته‌ها و یا گروههای انحرافی و فراطبی گذشته بود. و هرزمانی که کار مثبت و ملی، کار خلقی یا مردمی باید در این مملکت بشود، همیشه اینها سبز شده‌اند. حتی اخیراً در مأموریتی که برای راه‌اندازی صنعت نفت برای مصارف داخلی داده شده بود، باز همینطور شد و هنوز از تهران حرکت نکرده بودیم که سروکله آقایان پیدا شد. در هر شهر و منطقه‌ای که رفتیم آنها بودند. منتها کاسه‌های خیلی خیلی داغ‌تر از آتش، طرفداران پرحرارت اعتصاب، خواستاران اخراج کارشناسان بیگانه، همه جا سبز میشدند و کارشکنی میکردند. حال این سؤال مطرح است، مقصود چیست؟ مقصود کسانی که این صحنه‌ها و مزاحمتها را بوجود می‌آورند چیست؟ چه هدفی دارند؟ البته بسیار طبیعی است که چنین باشد و هیچ جای تعجب نیست چرا که خلاف انتظار نیست. بقول سعدی:

چو کردی بسا کلوخ انداز پیکار حذر کن کساندر اما جش نشستی

ملت ایران بعد از ۲۵۰۰ سال علی‌ه نظام شاهنشاهی کهن قوی وسیع و عمیق و زورمند که پشتیبان خارجی هم داشت پیروز شد. ولی قبل از اینکه او را از پای درآوریم و آخرین رمقش را بگیریم و نعش او را بگورستان ببرند صحنه را ترک کرد. یعنی این انقلاب ما و پیروزی ما موقعی حادث شد که حریف تمام نیروها و قوایش را از دست نداده بود، این ضربه مهلک اگر یک مقدار مادی و نظامی بود قسمت اعظمش ضربه روحی و روانی بود. او را بیچاره و گیج و مستأصل و مجبور کرد و کسانی که آن ماههای آخر اطلاعاتی از روحیه و وضع شاه داشتند میگفتند اصلاً حواسش جمع نیست و نمیداند چه کار کند. این بود که فرار کرد ولی در حالیکه پلها از بین نرفته بود، مقامات، ارتش، ادارات، پول، اقتصاد، دارائی، تبلیغات، روزنامه‌ها، مدارس و تعلیمات، تمام شئون مملکت هنوز در دست ما نیامده بود و چیزی بعنوان وسیله تبلیغات و تسلط بر افکار مردم، و مطبوعاتی جز مطبوعات قاچاق و بعد کم‌کم علنی آنها بصورت یکی دو صفحه زیرا کس چیزی نداشتیم.

دادگستری اصلاً در اختیار ملت و مملکت نبود تا از طریق آن دزدها و خائنین تعقیب شوند. تعلیمات هم همینطور و تشکیلات هم نداشتیم یکدفعه وارث همه مملکت شدیم.

بهیچوجه این نیروها و این قوا در پیکر ما ملتی که انقلاب کردیم نیامده بود. پول فراوانی همراه خودش برد. عده زیادی فرار کردند. صرفنظر از آنها تیکه در اینجا اعدام شدند و اغلبشان هم بحق اعدام شدند (و غیر از این هم نمیتوانست باشد و بی خود خارجی ها اینقدر سروصدا راه میاندازند). آنموقعی که اینها هزاران هزار از ما میکشند کسی نبود بیاید (به استثنای یکی دومورد) و بشاه اعتراض کند که چرا اینطور میکند، اما در هیچ انقلابی در دنیا تعداد کشته هایشان به کمی ما نبوده است. اینست که این هیاهو و این جنجال و کارشکنی ها و آبروریزی هائی که در خارج میشود - البته نمی خواهم به آنها حق بدهم - حرف ما اینست که باید ترتیبی باشد که اقلأ دلیل و مدارکی جمع آوری گردد تا اگر کسی بررسی کند بداند که بله، حق هم این بوده است که این آدم را اعدام یا مثلاً زندانی کرده اند.

در هر حال عده ای فرار کردند و اینطرف و آنطرف داخل مملکت هم عده ای وجود دارند که یواش یواش بعد از آن ضربه اول که برطرف شده دوباره جان میگیرند در واقع اگر ما بخواهیم این مشکلات و خطراتی که با آن روبرو هستیم توجیه کنیم باید بگوئیم تاوان آن سرعت پیروزی است که داریم میدهیم، و چون این عمل بسرعت انجام شد قبل از اینکه ملت متشکل و مجهز بشود و یکی بعد از دیگری سنگرها را بگیرد و آنموقع دشمن را بیرون کند. ما یک پیروزی زردرسی پیدا کردیم (الحمد لله خوب شد ولی تاوان آنرا هم باید بدهیم که میدهیم، اشکالی هم ندارد).

اما این سؤال که منظور و هدف این دشمن مزاحم و سنگ انداز چیست و چه میخواهد؟ ممکنست این باشد که نقشه بازگشت شاه و استبداد و پشت سرش استیلای خارجی مطرح باشد. که خیالشان راحت باشد که حسرت بگور میبرند و همانطور که در صحبت دانشگاه گفتم اون ممه را لولو برد. محال است که شاه و رژیمش برگردد و نه اینکه کودتا امکان پذیر است. این ملتی که در آن زمان بدون هیچ زور و وسیله و بدون این امید و اتحاد و همبستگی که امروز دارد و بدون اینکه خود را شناخته باشد آنچنان ایستادگی و فداکاری نمود تا دشمن را بیرون کرد، مسلم اگر (بفرض محال) هم حالتی آنچنان پیش بیاید، این ملت صددرجه قویتر و مقاومتر خواهد بود. ولی آنچه معقولتر بنظر میاید اینست که پشتیبانان و عوامل استعمار بین الملل این انقلاب و این جمهوری اسلامی ما را ضعیف کند و نگذارند به مرحله پیروزی برسند. علت هم واضح است میخواهند ما را مشوب و مستأصل و گرفتار کنند و خدای نا کرده ما را تکه تکه کنند. چرا؟ برای اینکه این انقلاب خواب و خیال راحت را از بسیاری نظامها نه در وضع مشابه قبل انقلاب ایران ما، چه بلحاظ ملت و چه بلحاظ دولت میباشند گرفته است و اصلاً تعادل خاورمیانه را بهم زده و معلوم است که صهیونیسم و اسرائیل

تمام قوا و وسائل و تدابیر را فراهم میکنند. چرا که آن حمایت و پشتیبانی و امکانات و جاسوس بازی و نفوذ و غیره را که از دست داده اند نمیتوانند تحمل کنند و در صدد از میان بردن ما هستند.

پیام رادیو تلویزیونی ۵۸/۱/۲۴

مسئله بیکاری و مشکل صنایع، بخش خصوصی و ادارات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلام علیکم، سلام به کسانی که مرا می بینند و من آنها را نمی بینم و نمی شناسم. شکر خدا و تشکر از شما ملت. مثل اینکه اوضاع خوبست و رو بخوبی میرود، حول حالنا الی احسن الحال که در روز عید گفتم همانقدر بطرف خوبی است. خوب بهیچوجه نشده هنوز هم خیلی بدی دارد، خیلی عیب دارد اما در همین جهت میرود. دلیلم نیز اینست که جمعه گذشته توانستم بعد از دوسه ماه یکساعت بخوابم و خوابم برد. البته این دلیل کمی ملانصرالدینی است! میگویند از ملانصرالدین سؤال شد مرکز زمین کجاست جواب داد همانجائی که میخ طویله الاغم کوبیده شده، اگر قبول ندارید بروید ذرع کنید! یعنی ملانصرالدین الاغش را محور زمین می دانست و خودش را هم ملاک همه تشخیص ها، در این جا هم این طور است. ولی در هر حال از اینکه آدم بتواند و حواسش جمع باشد حکایت از این میکند که اوضاع تا حدودی قابل کنترل و آرامش شده و از آن هیجان بیرون آمده است خیلی هم باید ممنون باشیم از کسانی که میتوانند مشکلات و درگیری فراهم بکنند و فراهم نکردند! چون پس از کردستان و گنبد خیلی انتظار داشتیم، گزارشهایی رسیده بود که نوبت به بلوچستان بعد هم خوزستان میرسد. بنابراین چون بعقب انداختند یا انشاءالله منصرف شده باشند خیلی ممنون هستیم، امیدواریم که همه گروهها و همه آنهایی که دفعه قبل عرض کردم بیش از تناسبشان سنگ خلق را بسینه میزنند و کاسه گرمتر از آتش هستند آنها هم سرعقل آمده باشند و برای اثبات حسن نیت که در هر حال من عقیده دارم امیدوار هم هستم و میدانم که در آنها هم و در همه حسن نیت و امید به تفاهم و همکاری و خدمت به مملکت و رفع مشکلات و خطرات وجود دارد.

البته میشود انسان حکایت همان کبک را که میگویند سرش را زیر برف میکند

داشته باشد آدم وقتی مسئولیت و وظایف سنگینی دارد مصلحت ایجاب میکند که خیلی چیزها را نشنود یا خودش را بنشیند بزند. برای اینکه کنترل اعصاب داشته باشد، ممکن است از این هم باشد. یا اینکه حوادث و مشکلات و واردات آدم را کمرخت کرده باشد، یکنوع بیحسی داده باشد. اما غیر از این دلیل دیگری هم هست که در طرف مقابل است. این سیل مراجعات، اعتراضات، ایرادات، توقعها و تقاضاها حالا یا بصورت شفاهی و تلفنی و ملاقات یا بصورت پاکتهائی که میرسد طوری شده که هر جا در هر خیابان یا در هر شهر که همکاران عزیزم وزرا و یا خود بنده میرویم، مثل اینکه مردم عادت کرده اند پاکت توی جیبشان باشد در خیابان که مرا می بینند فوری یک پاکت از جیبشان بیرون می آورند و فکر نمی کنند که این پاکتها و این ملاقاتها و این مراجعات، اگر آدم بخواهد فقط آنها را بخواند، بدون اینکه بخواهد اقدامی بکند تمام بیست و چهار ساعت را خواهد گرفت ولی معذک باید اینها را بخوانیم و ببینیم.

این بار که به قم رفته بودیم کسیکه ده سال قبل بقول خودش در رژیم طاغوتی بازنشسته شده بود، حالا میخواست که این دولت چون دولت ملی و اسلامی و انقلابی است تمام آن گذشته ها را جبران کند! نه تنها حالا او را استخدام کند، بلکه ده سال گذشته را هم پولش را بدهند! دیگری صورتحساب مفصلی داده بود از زن و بچه و مخارج که صدوسی هزار تومان کمبود دارد و این صدوسی هزار تومان را از این دولت انقلابی، دولت اسلامی، دولت ملی میخواهد! یا دیگری حقوقی را که سابقا باو داده بودند، بعد از تحصیلات کم بوده حالا باید برایش جبران این پنجاه سال را بکنیم و پشت سر بعضی ها میگویند و بعضی نمیگویند که آن استدلال هم ملانصرالدینی است! میگویند ملانصرالدین در زمان پیری گفته بود من زورم حالا که پیر و هفتاد و پنج ساله شده ام با موقع چلچلی و موقع بچگی ام یکسان است گفتند چطور؟ گفت: برای اینکه سنگ بزرگی آنطرف خانه است که آنرا من موقعی که بچه بودم میخواستم بلند کنم نمی توانستم در جوانی هم نتوانستم حالا هم نمی توانم! حالا این استدلالی هم که بعضی ها می کنند، حالا چه به زبان، چه در دل و چه در روزنامه ها و مقالات که میگویند این درخواستهای ما را دولتهای طاغوتی، دولت شاهنشاهی، دولتهای رژیم استبدادی انجام نمی دادند، شما هم انجام نمیدهید، پس شما مساوی با آنها هستید! در هر حال همین مراجعات زیاد و همین اعتراضات و همین خواسته ها را من دلیل بر قضاوت مردم و شهامت مردم برای اینکه اوضاع خوب شده و یا رو به خوبی میرود میگیرم. برای اینکه ماههای اول یا دومه اول قبول نداشتند و متوجه نبودند که دولت از خودشان باشد، متزلزل و مردد بودند. حالا فکر میکنند دولت اسلامی یا جمهوری اسلامی ایده آل و کامل مستقر شده و قوی هم هست و تمام وسائل را هم در اختیار دارد و دولت حضرت عباسی است که

باب الحوائج است یا حضرت مسیحی است که بازنگاه کردن میتواند که همه نیازها را برطرف کند و همه دردها را معالجه بکند. البته این بسیار باعث خوشحالی است ضمن اینکه برای ما علاوه بر اینکه امکانات نیست این عدم توانائی برآوردن این همه مسائل و مشکلات یکنوع شرمندگی هم پیش می آورد و این شرمندگی هم آدم را ناراحت میکند.

هنگامیکه در دوران مرحوم دکتر مصدق برای خلع ید اعزام شده بودم آنجا هم مواجه با مشکلاتی بودیم؛ پول نداشتیم، وسائل بهیچوجه نبود، نه اتومبیل داشتیم نه کولر. حتی لامپی که در پالایشگاه میسوخت و از بین میرفت دیگر جایش نداشتیم که بگذاریم. انگلیسی ها یک بایکوت عمومی کرده بودند و کلیه تحویل دهندگان اجناس و شرکت سابق نفت تصمیم گرفته بودند چیزی به دولت ایران ندهند. ولی از آن طرف توقعات همینطور زیاد بود. از کارگر گرفته تا حتی روسای ادارات. یک روز که از آبادان به خرمشهر میرفتم (معمولاً چون صبح زود میرفتم)، هوا خیلی باصفا و خوب بود. می گفتم ماشین را تقریباً در دو کیلومتری بعد از منزل نگه میداشت و پیاده میرفتم و آنجا سوار میشدم نزدیک ماشین که رسیدم راننده جلو آمد و گفت یک آقای با شما کار دارد، من یکدفعه دلم هری ریخت گفتم این لابد یا کولر میخواهد یا اتومبیل یا شغل و یا مقام و چیزی که بالاخره ما نمیتوانیم بدهیم. گفت این آقا میگوید حالا که شما میروید خرمشهر مرا هم ببرید. من اینقدر خوشحال شدم که دویدم طرف او و بازوها را باز کردم که او را ببوسم که اقلاً تقاضائی میکند که ما میتوانیم انجام بدهیم. حالا هم همین آرزو را دارم که این تقاضاها و این خواسته ها طوری باشد که ما هم بتوانیم و هم خلاف نباشد، چون خیلی از خواسته ها خلاف قوانین و خلاف حق است چیزهایی است که ما نباید بکنیم. در هر حال باز ما ممنون هستیم و ضمناً در این دو ماه هر قدر جلو میرویم بیشتر به سنگینی کار و عظمت دستگاه برمیخوریم و می بینیم که چه مشکلات و چه مسائلی و چه معضلاتی هست که باید حل کرد.

از طرف دیگر تهنیت ها، تبریک ها بصورت شفاهی، بصورت کتبی، بصورت تلگراف بصورت نامه که همینطور (مخصوصاً بعد از فراندوم هم تشدید شده) میرسد همه ما بیشتر متوجه ارزش و عظمت و درخشندگی این انقلاب میشویم، کار خیلی بزرگی انجام شده و وحشت آدم و نگرانی اش اینست که امتیازات بدست آمده خدای نکرده خراب شود، بدنام بشود، چهره درخشانی که برای ایران، برای انقلاب ایران و برای اسلام در دنیا پیدا شده بود ما نگران این هستیم و غصه میخوریم که در این دوره (که اسمش را من در برابر دوره انقلاب دوره انتقام گذاشته ام) این چهره درخشان تبدیل به یک چهره تیره و تار بدنامی و بی آبرویی برای آن سه چیز، یعنی ایران و انقلاب و اسلام شود. باز اینجا قصه ای یادم آمد که وحشتی را که ما در برابر مشکلات از یکطرف و در برابر ارزش و عظمت انقلابمان و مرحله فراندوم پیدا

کرده ایم بخوبی تصویر و تداعی میکند. میگویند یک رشتی در جنگلی جانور قوی هیکلی را شکار کرده بود و لاشه حیوان را نزدیک قهوه‌خانه‌ای بکناری انداخته و مشغول نوشیدن چای بود. (در اینجا من صحبت از رشتی‌ها میکنم باز این موضوع مانند کرد و فارس و ترک بصورت مسئله درنیاید و در رشت و گیلان قیامی علیه دولت نکنند! این داستان برسپیل مزاح و شوخی است همه شهرها و همه مردم برای یکدیگر مضمون‌هایی باصطلاح کوک میکنند و اینها کاملاً دوستانه و برادرانه است و اتفاقاً خود مردم رشت درساختن و پرداختن اینگونه داستانها بیشتر از دیگران استاد هستند و خودشان برای خودشان جوک درست میکنند). بهرحال این مرد در کنار قهوه‌خانه نشسته بود چپق میکشید چندتن از دوستان و آشنایان او رسیدند و چون شکار را دیدند به آن مرد رشتی تبریک گفتند که بارک الله - احسنت عجب شیری شکار کردی! آن مرد اول خیال کرد با او شوخی میکنند بعد پرسید راست میگوئید؟ گفتند آره راست میگوئیم. مرد رشتی جلورفت و نگاه کرد و از دیدن شکار خودش ترسید و افتاد!! حالا انقلاب هرچه میگردد بیشتر ما متوجه عظمت و ارزش آن میشویم ولی بهرحال کاری است که کرده ایم، خودمان هم باید از عهده مشکلات بعد از پیروزی مرحله اول برآئیم.

دفعه پیش در یک سخنرانی تلویزیونی من این مشکلات و مصائب را نتیجه سرعت پیروزی ذکر کرده بودم ایندفعه عظمت راهم بر سرعت اضافه می‌کنم ولی موفق هم میشویم بدلیل اینکه تابحال موفق شده ایم، منتها با همان وسائل و با همان شرایطی که مرحله اول بود یعنی وحدت کلمه، همکاری و همگامی تمام ملت. با این تفاوت که اینبار این همگامی در محور و در مسیر واحدی باشد و همانطور که بار قبل گفتم پرچم لا اله الا الله و رهبری آیت الله و بعد در محور و مسیر فرماندهی دولت باید صورت بگیرد. اگر کار به خودسری و هرج و مرج و تکروی بکشد دولت مسلم موفق نخواهد شد.

البته تا آنجائی که اعتراض و درخواست و توقع و تقاضا است همه دولت را قبول دارند هیچکس منکر وجود دولت و مسئولیت دولت نمیشود اما وقتی پای اجرا و عمل میشود آنوقت آنجاست که بعضی خودسری‌ها چه متاسفانه از ناحیه بعضی از مقامات روحانیت و چه از ناحیه کمیته‌ها، گروهها و پاسداران و دستجاتی که اکثراً با حسن نیت و نهایت فداکاری و قصد خدمت هم هستند صورت میگیرد اما خوب رعایت این نکته را نمیکنند که لازمه تمام این اعمال اینست که در جهت بی‌اطلاعی یا مزاحمت و مداخله دولت نباشد بلکه باید بدستور دولت صورت بگیرد. اگر دولت، دولتی است که مورد انتخاب آنهاست و مورد قبول آنها و مورد تایید و تاکید و دستور رهبری عالیقدر انقلاب و جمهوری اسلامی میباشد.

اینکه هر بار من در این صحبت‌ها پای مشکلات را وسط می‌آوردم نباید باعث تمجب باشد، طبیعی است مشکلات، مشکلات مردم است، مشکلات دولت است، مشکلات ملت است، مشکلات انقلاب است، مشکلات

آینده مان است، اینرا باید با شما، با مردم در میان گذاشت و هر بار تکرار کرد. مشکلات ما یک مشکل بیشتر نیست ولی اگر چهل بار هم همکاران و بنده از تلویزیون بگوئیم باز هم آنقدر مشکلات متنوع است که تمام نمیشود.

امروز میخواهم فقط درباره یک قسمت از این مشکلات صحبت بکنم و آن مشکل کارگران و مساله بیکاری است. البته از روز اول انتصاب یا انتخاب دولت شاید یکی از اولین مسائل که مورد توجه بود و پی گیری میکردیم، قبل از آنکه هیچگونه اعتصابی بشود، هیچگونه فشار یا تهدیدی بعمل بیاید مسئله بیکاری در سینه و دل و مغز دولت بود و میدانستیم که یکی از مسائل اصلی است که باید آنرا حل کنیم.

البته تابحال لااقل در صحبت های بنده این کلمه که خیلی مد روز انقلاب و مد زمان است «مساله مستضعفین» کمتر آمده است اما این به آن معنی نیست که بفکر مستضعفین نیستیم. بودیم و هستیم منتها مستضعف هم کارگران را میدانیم، هم کشاورزان را، هم قسمت عمده ای از کارمندان را و همچنین کاسبکارها و بازاریها و آن طبقه مولد (طبقه بخش خصوصی و مشاغل آزاد) که شاید سهم خیلی مهمی، سهم اساسی در تمام دوران مبارزات ایران از انقلاب مشروطیت گرفته تا حالا داشته اند و بیش از همه هم صدمه خورده اند و کمتر مدافع دارند. آنها مورد نظر ما هستند. همچنین دانشجویان و دانش آموزان درباره همه اینها ما صحبت میکنیم و دولت اگر دولت واقعی و ملی باشد بهیچوجه نباید به یک طبقه خاص توجه داشته باشد.

باید همه ملت را در نظر گرفت. برای ما همه ملت و مردم مشمول وظیفه انجام دادن عدالت و خدمت هستند و دولت اگر بخواهد وارد کارهای خصوصی و شخصی بشود و جواب مراجعات را بدهد، غرق میشود و باید واقعا بگذارند در سطح عمومی و کلی مسائل را حل بکند، آنها با دادن فرصت و فراغت و امکانات و دولت را گیج و غرق درخواست های خصوصی، ولو حق باشد، نکنند و اگر امروز میخواهم از بیکاری و بیکاران در بخش کارگران و کارمندان و فارغ التحصیلان صحبت کنم، باز هم این به آن معنی نیست که کشاورزان و کشاورزی از نظر رفته، شاید انشالله دفعه دیگر و یا دفعات بعد راجع به کشاورزان صحبت کنیم و گرنه نه آنها خارج از نظر هستند و نه اینکه روی کشاورزان کار و فکر نشده و نه آنکه خدای نکرده دولت طرفدار زمینداران، مخصوصا زمین داران وابسته به دربار و بهره مندشدگان از دربار است و مخالف حتی گرفتن زمینهایی که آنها تصرف کرده اند و با پول ملت و با پول های غارت شده از بیت المال ملت بدست آورده اند، تصور نشود که دولت طرفدار و حافظ این قبیل اراضی است و مخالف تقسیم و توزیع صحیح و عادلانه اش بین صاحبان حق میباشد. حالا برمیگردیم به بیکاری، در ابتدای روی کار آمدن دولت در حدود دوونیم میلیون

نفر طبق آمار تقریبی بیشتر ما بیکار نداشتیم. وقتی میخواهیم مسئله بیکاری را حل کنیم، باید مسئله کار را حل بکنیم، یعنی اول باید کار درست بشود تا خودبخود بیکاری از بین برود. یعنی کار باید پیدا کرد، کاری که تعطیل شده است والا قبلاً مسئله بیکاری مسئله حاد و مهمی در ایران نبود، باید کاری که وجود داشته ولی خوابیده و از حرکت افتاده، آنرا باید بگردش درآورد و موسسات و محل‌های کار را یعنی آنجائیکه کارگر را بکار میگیرند می‌بایست مجدداً افتتاح و زنده و احیاء کرد. صاحب کارها را باید از افتادگی درآورد و دوباره سر پا کرد تا چرخهای کار بگردش درآید. بنابراین توجه اول ما بخاطر کارگران بود برای اینکه بیشتر از هر چیز دیگر ما را مشغول و ناراحت کرده بود. توجه ما ظاهراً معطوف به صاحب کارها شد. البته چنین نیست که صاحب کار را صاحب حق ندانیم و مخالف آن باشیم، صاحب کاران و کارفرمایان هم تا آنجائیکه وظایف و خدماتی به مملکت انجام میدهند و بطور مشروع و قانونی بدون استثمار و بدون سوءاستفاده انجام وظیفه میکنند هم محترمند و هم عزیزاند و هم حق حمایت دارند.

مسئله بیکاری

حضرت امیر صنف سپاهی، صنف قاضی، صنف کشاورز و از جمله صنف تاجر و کاسب را اینطور وصف میکنند که خدمات و وظائفی اینها در قبال امت و جامعه انجام میدهند و احتیاج و استحقاق به حمایت و پشتیبانی دارند ولی بعد اینرا اضافه میکنند که یک عیب در این دسته هست و آن اینست که اگر بحال خودشان وا گذاشته شوند قدری زیادی بفکر سودبردن و احتکار و سوءاستفاده میافتند. قدم اول و نظر اول ما برای رفع مسئله بیکاری به آن بخش خیلی خصوصی یعنی بازاری‌ها و خیابانی‌ها بودند و اولین کسانی که اجابت کردند و کار و فعالیت را از سر گرفتند و ما هنوز هم ممنونشان هستیم صاحبان مغازه‌ها و دکاکین و تجارت‌خانه‌های داخل شهرها بودند که زود راه افتادند و منظره شهرها و منظره مملکت را عوض کردند.

قدم دوم این بود که بطرف ادارات و مدارس و پرداخت حقوق‌ها برویم که ادارات و مدارس باز بشود، راه آهن راه بیافتد، قسمت‌های دیگر هم راه بیافتد و حقوق‌هایشان را ما برسانیم. بنابراین بانکها هم باید راه بیافتد، قسمت‌های وزارت دارائی، بانک مرکزی و دستگاه‌های حسابداری و اینها راه بیافتد. ادارات دولتی هم دو نوع هستند، یکی ادارات عادی و جاری که فعال بودند و حالا هم هستند، و ادارات دیگری که در شرایط حاضر فعالیت عمده‌ای ندارند و شاید هیچوقت هم نداشته باشند. ولی در هر حال عمده‌ای کارمند دارد که به آن کارمندان نمی‌شود گفت چون شما مثلاً کارمند وزارت دربار بوده‌اید، وزارت دربار هم

منفورترین موسسه است، پس شما باید گرسنه بمانید. بنابراین حتی این نوع ادارات، اداراتی که در گذشته هیچ مورد نظر و علاقه نبودند و حالا باید فکری کرد، آنها هم حقتشان بهیچ وجه فراموش نشده است.

صاحبان سرمایه ها رفته اند

قدم سوم کارخانجات است قسمت عمده ای از کارگران ما در داخل کارخانجات هستند کارخانجات هم سه دسته است: کارخانجات دولتی، کارخانجات بخش خصوصی—بخش خصوصی متوسط و کوچک— و بعد کارخانجات بخش خصوصی بمقیاس بزرگ که یک بار دیگر هم در یک سخنرانی به آن اشاره کردم. این دسته سوم، اولاً مالکین و صاحب سرمایه ها رفته اند و پول ها را هم برده اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته اند. اینها را البته بدو دلیل نمیتوان نادیده گرفت، اولاً دستگاه های تولیدی مملکت هستند که اقتصاد کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آنهاست. نمیشود این سرمایه بزرگ را (که حالا از هر راهی جمع شده) چون در داخل مملکت هستند خوابانید.

اولین مسئله این بود که سروسامانی باین دستگاهها بدهیم و سرپرستی سرجایشان بگذاریم که این البته در عرض یکماه انجام شده و خیلی از آنها راه افتاده و حتی الآن هم از ایران ناسیونال اتومبیل بیرون میاید و هم از آن مجتمع بزرگ اهواز. کارخانجات رضائیه هم وارد کار تولیدی شده است.

وضع اسفناک صنایع کوچک

اما آن صنایع کوچک و متوسط بخش خصوصی، اینها در وضع بسیار اسفناک و اسفباری (نه تنها به لحاظ کارگران، بلکه بلحاظ خود کارخانجات) قرار داشته اند. اولاً بازار نبود و فروشی نداشتیم (بازاری نبود که مصرف کند) ثانیاً بسیاری از آنها پولی را که باید بکارگران بدهند نداشتند، مخصوصاً با آن توقع فوق العاده و بی لطفی کارگران که حتی سهم سود و پاداش را هم تمام و کمال میخواستند! در صورتیکه خودشان میدانستند و میدیدند که سودی نبوده بلکه زیان هم بوده. در مورد اینها مبلغ نسبتاً معتناهی وام با بهره بسیار نازل در اختیار اطاقهای بازرگانی گذاشته شد که با نظارت آنها در مرحله اول حقوق و دستمزد کارگران داده شود. بعد مواد اولیه نداشتند و جنسهایشان در گمرکات بود، گمرک هم جنسها را تحویل نمیداد (برای اینکه باید پول گمرک و جریمه دیرکرد و انبارداری بدهند) لذا اقداماتی شد که چون در نتیجه دوران اعتصاب اینها مقصر نبوده اند، گمرک بخاطر انبارداری آن مدت از گرفتن جریمه و همچنین سخت گیری های ضمانت نامه صرف نظر کند، معذک کار اینها باز راه نمیافتاد و آن مسئله مدیریت بود که متأسفانه در بعضی از کارخانجات با آنکه کارگران میدیدند تمام تلاش ما نه برای اینست که کارفرما به پول و سودی برسد— برای اینکه

حالا حالا پول و سود خبری نیست - و برای بردن خارج هم نیست، بلکه برای اینست که در مرحله اول تولید بشود. اقتصاد مملکت درست بشود و بعد مخصوصا کارگران بدستمزدشان برسند، در بعضی از کارخانجات (که البته خیلی کمتر شده ولی باز هست) عوض اینکه کارگران همکاری بکنند و بگذارند این دستگاه راه بیافتد کارشکنی و آن ادعاها و توقعاتی که اسمش را در صحبت سابق گذاشته بودم «مدیریت از پائین به بالا» که در هیچ جای دنیا معمول نیست و هنوز هم متاسفانه در بعضی از کارخانجات این قضیه هست و من امیدوارم بکلی کنار گذاشته بشود، و کارگران بنفع خودشان و بخاطر خودشان بگذارند این دستگاه اقتصادی کار بکنند و مدیر و کسانی که مسئولیت دارند بتوانند از عهده وظایفشان بنفع کارگران و بنفع مملکت بر بیایند، معذک باز هم دچار مشکلاتی هستند. حتی صنایع خیلی خیلی کوچک مثل قالببافی های تبریز و غیره که بدهکاری بیانک ها دارند، سفته هایی دارند و از عهده پرداخت اینها بر نمیایند (چون فروش و تولیدی نکرده اند و درآمدی ندارند) و همینطور نزول جریمه دیرکرد هم روی اینها افزوده شده است، در این زمینه هم شاید ده روز است که روی این قضیه مشغول کار هستیم و امیدوارم تسهیلات و امکاناتی بزودی فراهم شود که این کارخانجات بتوانند هر چه بیشتر کار کنند.

بخش خصوصی

در وضع حاضر طبق یک آمار تقریبی که وزیر بازرگانی و وزیر صنایع و معادن داده اند مثل اینکه پنجاه درصد این بخش خصوصی و صنایع متوسط و کوچک خوشبختانه براه افتاده اند. قرار چهارم کارگاههای راهسازی و ساختمانی دولتی و خصوصی است که بلحاظ تجمع و اشتغال کارگران از همه مهمتر است و اگر انشاءالله آنطوریکه با همکاری سازمان برنامه و وزارت راه و وزارت مسکن و شهرسازی صورت گرفته در حدود یک میلیون کارگر (که البته در بعضی راهها بکار افتاده) بسرکارشان برگردند و با اقداماتی که پیش از عید نوروز صورت گرفته و بیش از ۶۰۰ میلیون تومان زیر نظارت وزارت راه و وزارت خانه های مربوط به پیمانکاران پرداخت شده مشکل بزرگی حل شده است. البته به پیمانکاران مفت هم ندادیم همه آنها طلبکار بودند، مدت ها بود که صورت وضعیتشان پرداخت نشده بود. در حدود ۶۰۰ میلیون تومان فقط به کارگران پیمانکاران داده شد. برای بعد از عید یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان در حسابهای سازمان برنامه پیش بینی شده است که باز به پیمانکاران کمک شود برای آنکه دستمزدها را پردازند. البته آنها دچار مشکلات خیلی زیادی هستند؛ مشکلات بانکی، حقوقی، اداری و مشکلات کارگری. متاسفانه کارگاههای خیلی زیادی هستند که آماده اند آنها را راه بیاندازند ولی باز خود این آقایان کارگران عزیز مزاحم آن

چیزی که مورد احتیاج و خواسته‌شان هست میشوند. مثلاً می‌آیند رئیس کارخانه را توقیف میکنند، فشار می‌آورند، خواسته‌های خلاف و بیش از قانون کار و بیش از حق خود دارند و مانع میشوند که اصولاً کار راه بیفتد. یعنی بعوض آنکه کمک کنند برای پیشرفت کار بعضی جاها کارشکنی میکنند. پریروز حدود ۳۰۰ نفر از پیمانکارانیکه در کارهای راه‌سازی و خانه‌سازی و غیره پیمان با وزارتخانه‌های مختلف دارند به نخست‌وزیری دعوت شدند. آنان این مژده را دادند که خودشان شرکتی با ۱۰۰ میلیون تومان سرمایه در شرف تاسیس دارند که خانه‌های ارزان قیمت و خانه‌هایی که بدرد طبقات پائین بخورد بسازند و به تجمل و تجمع شهرها اضافه نکنند. مسائل و مشکلاتشان را باهم بررسی کردیم یک قسمت مربوط بیانک‌ها و یک قسمت مربوط بوزارتخانه‌ها میشود.

بیکاران بیمه‌ای

قدم پنجم بیکاران رسمی هستند. یعنی بیکارانیکه بیمه رسمی هستند، مشغول بکار بوده‌اند و اکنون دستگامی که آنها را بکار میگرفته خوابیده است. برای آنها همانطور که میدانید و قبلاً هم گفته شده یک صندوق وام موقت تاسیس شده (برای شش ماه که مختصری به آنها کمک شود تا بتوانند اقلاً زندگی خود را ادامه دهند تا انشاءاله چرخهای اقتصادی همانگونه که کارها یکی بعد از دیگری دارد روبراه میشود کاملاً براه بیفتد و بسرکارشان برگردند) و اولین وجهی هم که در این صندوق ریخته شد همان یک میلیارد تومانی بود که از فروش اولین محموله نفت بدست آمد.

قدم ششم که امروز صحبت من بیشتر روی آن مسئله است منتظرکاران یا آماده بکاران یعنی فارغ‌التحصیلان هستند و همچنین بیکاران غیررسمی، بیکارانیکه بیمه‌نبوده‌اند باید باینها هم کمک بشود. در برابر این دسته مخصوصاً فارغ‌التحصیلان، دولت قانوناً و از نظر رسمی و اصولی هیچگونه الزام و تعهدی ندارد. محلی هم ما در بودجه نداریم. دولت جزء فقیرترین و بیچاره‌ترین طبقات است! برای اینکه معلوم است درآمد ما محدود و معین است و همانگونه که ارقامی هم داده بودم، بواسطه صدماتی که بدولت وارد آمده و محرومیت‌هایی که در این مدت کشیده، خزانه خالی شده است. (چه آنهاثیکه پرداخت نشده و چه آنهاثیکه خورده و برده‌اند و از مملکت خارج کرده‌اند) این وضع دولت است که نمیتواند کاری انجام دهد. اینجاست که حالا میخواهیم روبرو بشویم. در برابر ما یکمده فارغ‌التحصیلند. این‌ها راه افتاده‌اند (که خیلی کار بدی هم کرده‌اند، هیچ لزومی ندارد که هیچ دسته‌ای اعم از تحصیل کرده یا نکرده، چه کارمند و چه آزاد باهمان روال بخواهند با تهدید و تعرض از ما کار بگیرند. این عمل بسیار غلطی است که متأسفانه رایج شده و ما هیچ توقع نداریم و احتیاجی

هم نیست که تجمع و تظاهر و تهدید بشود و بیایند وزیر یا شهرداری یا مسئولین را توقیف کنند. این کاری است که بهیچوجه من الوجوه این دولت ملی از ملت خودش توقع ندارد و میدانم که اکثریت نمی کنند و تحریکاتی هست و از نقشه های ضدانقلاب هم همین است.

نمی توانیم بیطرف باشیم

در هر حال ما نمیتوانیم علاقمند و دلسوز به خواسته شان نباشیم. جوانی است درسی خوانده، سرمایه مملکت شده، پیش ما عزیز است و مخصوصا این طبقه تحصیلکرده چه در ایران و چه در خارج سهم بزرگی در مبارزات و انقلاب داشته اند. بنابراین ما نمیتوانیم بیطرف باشیم، باید مشکل آنها را حل کرد. البته چند راه حل است؛ یکی آنکه همه آنها را استخدام کنیم، دوم آنکه اینها را همینطوری پول مفت بدهیم، سوم آنکه کار پیدا کنیم، کار بسازیم بعد آنها را استخدام بکنیم یا بکنند و چهارم آنکه وامی بدهیم.

اولین راه حل مردود است، استخدام کردن، همانطور که میدانید از زمان احمدشاه، از زمان مشروطیت باین طرف، هر دولتی که روی کار آمده مسابقه باهم بوده که این خیک دولت! وسیعتر و باد کرده تر شود. حداقل وظیفه و مسئولیت و تصمیمی که این دولت ملی دارد، اینست که ما در این راه دیگر قدم نگذاریم. دستگاه دولتی، هم به لحاظ مبلغ پولهایی که به بعضی از مقامات داده میشود و هم به لحاظ تعداد کارمندان که بطور تقریب می توان گفت اگر خوب کار بکنند، سه یا چهار برابر احتیاج است، این دستگاه را ما دیگر گنده تر و وسیعتر نکنیم. بنابراین استخدام جدید برای ما امری است گناه، امری است خلاف انقلاب، خلاف اسلام، خلاف ملت و خلاف مملکت. پس این توقع که از ما دارند بدلیل اینکه ما درس خوانده ایم و بمدارج و مقامات عالی رسیده ایم پس بیایید ما را استخدام بکنید صحیح نیست، چون احتیاج نیست، مگر آنکه عده ای را بیرون بریزیم و جای شان کسانی که تازه نفس تر و متخصص ترند، بگذاریم که مسلما اگر بکنیم، اعتراض و مخالفت و ناراحتی آن صدچندان میشود.

دوم اینکه همینطور پول مفت بدهیم، این هم از نظر اخلاقی، روانی و اجتماعی غلط است. پس باید سعی کنیم که کار پیدا بکنیم. این مسئله هم در وزارت کار و هم در هیئت وزیران مطرح شده و عده ای از وزراء مسئول و مشغولند و یک مقدار هم راهنمایی و همکاری خود این آقایان لازم است تا مطالعه کنند و نظر بدهند و کارهای واقعی نه کارهای ساختگی و دروغی که بهانه ای باشد برای پول دادن، پیشنهاد نمایند. البته اینکار بزودی وصلت نمیدهد اما باید وام هم داد. وام البته حداقل و مختصر که باصطلاح فارسی و معمولی یک کروکری بتوانند بکنند. وام را چه کسی بدهد وام را دیگر دولت ندارد که بدهد، اینجاست که ملت و مردم همکاری خودشان را ثابت بکنند و نشان بدهند که آنها خودشان را واقعا مسئول میدانند و

آنها هم شریک هستند و این دستگاه و این مملکت و این انقلاب و جمهوری آینده را از خودشان میدانند. منتها نه بصورت اوراق قرضه، فکری بنظر آمد که در جلسه ماقبل هیات وزیران تصویب شد و بعداً طرحی که تهیه شده بود در شورای اقتصاد و هیات وزیران مطرح شد. این راه حل بنظر ما آمد که دولت نقش رابط و باصطلاح پل همکاری داشته باشد و بیاید از آنها تیکه کار دارند و حقوقی می گیرند بشکرانه این نعمت و موهبت الهی تقاضا کند و وام بگیرد، وام شرافتی برای اینکه به خواهران و برادران جوانشان که هنوز دستشان بکار نرسیده و آماده بکار هستند بدهد. این ترتیب خیلی ساده است، هر حقوق بگیری بشکرانه این نعمت (البته نمیگویم یکماه حقوقشان را خودشان بگیرند و یکماه را بدهند، یعنی پنجاه درصد یا اینکه صرفنظر کنند، نه) سهم بسیار ناچیزی از حقوق و یا دستمزد خودش (چون اسم این طرح را گذاشته ایم وام شرافتی، کار این صندوق اعم است، بهیچ وجه اختصاص به بخش دولتی ندارد و کارمند هم ندارد. چه بخش دولتی چه بخش خصوصی، چه کارگران و چه کارمندان و حتی شاگرد فلان تجارتخانه، هر که کار دارد و دستمزد یا حقوق میگیرد) باندازه فقط یک درصد از حقوق و دستمزدش را وام شرافتی میدهد، برای کمک و نگهداری برادران یا خواهران آماده بکار خود. مثلاً آنکسی که پنج هزار تومان حقوق یا دستمزد ماهیانه اش است، در ماه فقط پنجاه تومان می دهد و برای این منظور یا تمبرهای قرضه چاپ خواهد شد و یا بصورت کتابچه هائی درمیاید. اساسش این است و بهیچوجه من الوجوه هم اجباری و الزامی نیست. صد درصد آزاد، صد درصد اختیاری، صد درصد حلال و صد درصد انسانی و اسلامی است. کسانی که مایل باشند نامه خصوصی به حسابداری اداره مربوطه می دهند و میگویند ما اجازه میدهیم و داوطلب هستیم که یک درصد حقوق ما را به آن صندوق وام شرافتی کار که در آینده در وزارت کار تشکیل میشود پردازید. ملاحظه می کنید که چون (خوشبختانه) تعداد فارغ التحصیلان یا آن بیکارشدگان غیررسمی تعدادشان خوشبختانه اینطور زیاد نیست که احتیاج بگذشت پنجاه درصد یا چهل درصد باشد، با همین مقدار میتوانند تأمین نمایند. آنوقت این وامی که کارمندان یعنی کار و صاحبان مشاغل می دهند، بعد از پنج سال عیناً به آنها مسترد خواهد شد. بفرض هم که وام برگشت نشود، دولت یا از بودجه اش یا از کشکول گدائی میگیرد و میپردازد. یعنی بعد از پنج سال بتدریج پرداخت خواهد شد. آنها که وام میگیرند هیچگونه ضمانتنامه، هیچگونه گرونی و هیچگونه رهنی از آنها نمیگیریم. فقط شرافت آنها در گروی این مسئله است و تعهد اینکه هر وقت سرکار رفتند و انشاءاله وضع بازار کار و عرضه کار در مملکت زیاد شد ماهی پنج درصد از آنچه میگیرند مسترد کنند و مبلغی هم که فکر شده و تصویب شده پرداخت خواهد شد. برحسب وضع عائله و سن و تخصص و امکانات و همچنین موجودی صندوق از هزار تا سه هزار تومان خواهد بود. البته باین ترتیب نه تنها دردی دوا میشود و کسانی که عزیز و آبرومند هستند و استحقاق کامل دارند

خودشان را تنها و بی یار و یاور و بی دلسوز نخواهند دید، بلکه اثبات عملی و اقتصادی آن پیوندی است که مابین دولت و طبقات مردم باید باشد که خودشان بدرد همدیگر برسند این تقاضائی است که بنده بنمایندگی از طرف هیات وزیران میکنم و یقین دارم اجابت خواهد شد و همه حقوق بگیران و دستمزدبگیران دردی از دردها و باری از بارهای ما را دوا خواهند کرد و برخوانند داشت و هم اثبات همکاری خواهند کرد. ضمناً این را اضافه کنم که قبلاً صحبت از کمک بدولت کرده بودند که چکهائی و مبالغی رسیده و وعده داده بودند که حسابی باز خواهد شد. شماره آن حساب هشتاد و هشت هزار دربانک ملی ایران شعبه مرکزی است. عده ای چک داده اند که چکهها را به آن حساب واریز میکنیم و عده ای هم میتوانند مستقیماً بدهند ولی طوری باشد که بی نام و نشان هم نباشد و اسم و مشخصاتشان در اختیار ما گذاشته شود. در هر حال دولت آنچه امکانش و وظیفه اش باشد دارد انجام میدهد. البته این صندوق کمک بدولت ربطی به صندوق کار شرافتی ندارد. آن محل خودش هست، هم دریافتش و هم پرداختش مخصوص است. این یک کمک عمومی است که بزخم هزاران هزار احتیاج درآمد و مشکلاتی که پیش بیاید زده خواهد شد. مثلاً برای خانه سازی، برای مداوا و برای گرفتاریهای دیگری که بموقع آنها به اطلاع همه خواهد رسید. این شمه ای بود گزارش وار از تقاضاها و چشمه خیلی کوچکی از مسائل و مشکلاتی که با آن مواجه و روبرو هستیم و باز هم تکرار می کنم که در برابرش نه تنها اجری و مزدی نمینخواهیم، بلکه همین لطف و محبت و ابراز اعتماد و علاقه ای که از اکثریت تقریباً قریب باتفاق ملت ظاهر میشود، جز بزرگترین اجر است و میخواهیم در این زمینه دائماً لیاقت داشته باشیم. و بعد هم بعضی ها یک کمی دست از دلسرد کردن و اشاعه اتهامات و حرفهائی که اثر روحی بد دارد بردارند. فوق العاده مضر است و حتماً هم از منشاء و ناحیه دشمنان است. از کسانی که میگویند و مقاله مینویسند خواهش کنیم که کمتر پیرامون این قضایا بگردند. حتماً بخاطر آن هست یکماه یا یکماه ونیم قبل چه جنجال، چه بساطی علیه سرهنگ توکلی برآه انداخته بودند. در صورتیکه از افسران بسیار شرافتمند، درس خوانده و مسلمان و پاک مملکت بود. مطبوعات ما و مسموعات ما اسباب کار و آلت دست یک مامور و جاسوس بین المللی شده بود. بعد چه چیزها و چه تهمت ها و چه مزخرفاتی علیه تیمسار قره نلی برآه انداختند. حالا مدتی است که مطالبی درباره آقایان همکاران مستقیم و درجه اول من آقایان معاونین نخست وزیر راه انداخته اند. من بطور صریح میگویم افراد شناخته شده ای مطمئن تر و مناسبتر و پاکتر از این سه نفر یعنی دکتر یزدی، مهندس صباغیان و مهندس امیرانتظام، من اگر پیدا کرده بودم، آنها را بعنوان معاونت در نخست وزیری میبردیم. بسیار هم فداکاری میکنند و با دوتا از آنها از زمان نهضت مقاومت همکاری داشته ایم و با سومی (یعنی یکی دیگر از سران جبهه ملی) هم در زندان بوده ایم، هم زندگی کرده ایم. خدمات شایسته کرده اند، خود من عرق شرمم می نشیند وقتی به اینها اتهام

امریکائی بودن میزنند، اینست که خواستم در پایان عرض کنم و بگویم اینکارها، (چه نسبت به این آقایانی که اسم بردم و چه نسبت به سایر همکاران و منصوب شدگان، آقایان و وزیران یعنی دوستان دیگر)، بسیار مضر است و باید بهرنحوی شده جلوگیری شود. یعنی خود مردم اینکار را بکنند و این داستان چیزی است که در قرآن هم تقبیح میشود:

«ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم...». آنها که دوست دارند کارهای زشت در مورد مؤمنین شایع گردد برای آنها عذاب دردناکی است.

شهادت تیمسار قره‌نی، ویژگیهای انقلاب، لزوم توسعه،
تقویت و تنظیم کمیته‌ها، هرج و مرج و از هم گسیختگی،
روحیه دشمنی و انتقام، برادری و حسن ظن اسلامی.

(پیام رادیو تلویزیونی ۵۸/۲/۴)

سلام و خطابم مثل همیشه بهمه هموطنان، منتها این بار خیلی میل داشتم که پاسداران انقلاب - کمیته‌ها - مجاهدین و کلیه جوانان و افراد فداکار داوطلب از جان گذشته که زحمات و خدمات طاقت فرسا و حتی شهادت‌هایی را پذیرفته تحمل نموده‌اند و انقلاب ما را در مرحله اول به ثمر پیروزی رسانده و در مرحله دوم هم در حفاظت و مراقبت و خدمت خیلی کوشا هستند و همچنین سروران عظام و روحانیون گرام، آنهایی که در مقام رهبری دینی ما هستند توجه خاصی به عرائض مبدول دارند.

ضمناً نمیتوانم تاثر و انزجار دولت و خودم را از این واقعه دلخراش و ضربت وحشتناکی که روز گذشته برای همکار عزیزمان، مرد فداکار و وارسته صدیق، محمدولی قره‌نی رخ داد فراموش کنم. بخانواده‌اش، بخانم ایشان و فرزندان و برادرانشان تسلیت عرض میکنم. بسربازان و افسران و بهمه ارتش ایران تسلیت میگویم. بع ملت ایران، بانقلاب ایران و همچنین برهبر عظیم‌الشان انقلابمان تسلیت میگویم.

این حادثه نشان داد که ما هنوز چقدر تا مرحله پیروزی نهائی آینده و کامل فاصله داریم و چقدر باید صبر و تحمل و امید و پایداری در قبول زحمات و صدمات و محرومیتها داشته باشیم و بر تصمیم و امیدمان افزوده بشود.

همچنین وظیفه خود میدانم (ولو با اشاره و اجمال) از کسانی که تقاضای دولت و دعوت ما را در پرداخت ب صندوق مخصوص کمک بدولت اجابت کردند. و همچنین کارمندان و مزدبگیران و حقوق‌بگیرانی که مرتب ب صندوق وام شرافتی پول میریزند و یا تعهد میکنند و وعده میدهند تشکر نمایم.

هفته قبل سفیر کبیر جمهوری خلق چین مثل تمام سفرای ممالک دوست که در ایران سفارتخانه دارند (و مرتب بعنوان روی کارآمدن دولت یا پیروزی انقلاب و اعلام جمهوری اسلامی و نتیجه فراندوم میآیند و تبریک میگویند و قول خدمت و همکاری میدهند)، ایشان هم آمده بود. ضمن صحبت از سوابق تاریخی و روابط مختلف فرهنگی، اقتصادی و هنری و دوستی که در دورانهای گذشته مابین چین و ایران وجود داشته و شباهتهائی که بلحاظ جغرافیائی و ملی و معنوی مابین دو ملت بوده اشاره کرد باینکه انقلاب شما و انقلاب ما از جهات مختلفی باهم شباهت دارند. درباره انقلاب خودشان میگفت ما در ابتدا به تبعیت و پیروی از یک الگوی خارجی انقلابمان را شروع کردیم ولی بزودی ملت چین فهمید انقلابی که متکی و تقلید از خارجی باشد فایده ندارد، باید برگردیم بآنچه متعلق بخودمان و در درون خودمان و مربوط بخودمان باشد و از خودمان استمداد بگیریم. این بازگشت همراه با تعصب و افراطی شد که هرچه رنگ خارجی و غربی دارد، باید دور ریخت و یکسره ملت چین باید بخودش بگردد و روی پای خودش بایستد و دروازه های شهر و زندگی را به خارج ببندد. ولی اخیراً تجدید نظری بعمل آمده و فهمیده ایم که درعین اتکاء و علاقه و استفاده از سرمایه های ملی و معنوی و تاریخی و ریشه های گذشته خودمان، تعصب هم نسبت به آنچه تکنولوژی یا اصول علمی و حقایق طبیعی دنیا است نباید داشته باشیم. این مطلب برای من خیلی خوشآیند بود. بخاطرآنکه توجه به خود کردن و از خود خواستن و درخود دیدن یعنی خودجوشی و اتفاقاً انقلاب هندوستان و نهضت آزادی هندوستان هم از آنروزی شروع شد و نضج گرفت که ملت هندوستان فهمید باید بمعنویات و باصول و ریشه های ملی و تاریخی خودش برگردد.

انقلاب ما وارداتی نیست

انقلاب ما و این جمهوری اسلامی، این خصوصیت بزرگ را دارد که کالای وارداتی نیست. کالائی است که از داخل ملت و از معتقدات و معنویات و خواسته های خودمان جوشیده و مبانی تاریخی ۱۴۰۰ ساله بلکه از جهانی ۲۵۰۰ ساله منتها نه ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بلکه ۲۵۰۰ ساله ایرانی و نژادی ما را دارد. انقلاب ما تعلق بطبقات مختلف دارد بنابراین بعهد ملت است و مراحل بعدی انهم بعهد ملت خواهد بود و بهمین دلیل است که من هر دفعه دراین پیامها مشکلات و مسائل را با شما درمیان میگذارم، برای اینکه شما مالک و صاحب این انقلاب بوده اید و شما هم صاحب و چاره کننده و انجام دهنده و رساننده ما به آن جمهوری اسلامی مطلوب و مرحله عالی باید باشید. اینست که سعی میکنم بد و خوب و نکات ضعف آنرا بگویم و برای اینکه مسائل روشن شود، وقتی خوب روشن شد ضرب المثلی است که میگویند مسئله ای که درست طرح بشود نصفش حل شده است.

فرمایشی از حضرت امیر نقل شده که خیلی با این معنا تطبیق میکند، میفرماید تو هر دردی داری از خودت است و دوائی هم که باید رفع این درد را بکند آنهم درخودت است.

ریشه اشکالات و سختی ها را انسان باید در خودش جستجو کند و چاره جوئی و رفع دردها و حل مشکلات را هم باید بامید و بوسیله خودش بنماید.

همه شما و همه ما هفته گذشته هفته ناراحت و ناگواری را گذرانیدیم، واقعه ای که با دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی شروع شد و با اعتراض و قهر ایشان و همدردی و اعتراضات مردم منتهی شد و چند روزی همه را ناراحت کرد. همچنین واقعه دیروز هم نهایت شدت و خشونت و تاثر را ایجاد کرد. یک حالت ناراحتی و نگرانی در همه وجود دارد، این بگیر و ببندها، این بزن و بکش ها، این سلب امنیت و اطمینانی که از مردم شده و هر روز در روزنامه هایمان نمونه ها و نشانه های اعدام ها و کشتارها و سخت گیری های شدید را میخوانیم یک حالت تزلزل و وحشت و ناراحتی و نگرانی بوجود آورده و ملت ایران یک حالت عدم تعادل پیدا کرده است. همه میپرسند و می ترسند اگر کمیته ها و پاسداران و افرادی که بنام کمیته و پاسدار یا با نهایت بی حیائی و ناجوانمردی بنام امام عمل میکنند و اسلحه هم دارند، این وضع اگر ادامه پیدا کند عاقبت این ملک و ملت و مردم و از جمله دولت چه خواهد شد؟ وقتی افراد با گناه و بیگناه روی حساب عدالت خواهی یا خصوصی و غرض ورزی دستگیر بشوند اصلاً زندگی دیگر وجود نخواهد داشت، چه برسد به ترقی و رسیدن به محیط عدالت و وضع مطلوب.

از خصوصیات و ویژگیهای انقلاب اسلامی ما همین پدیده کمیته ها است. در کمتر سخنرانی تلویزیونی بود که یادی از کمیته ها و پاسدارها و این افراد نکنم. البته قسمت اعظم آنها حق خدمت و ارزش و فداکاری هایشان را ادا کردند. اما تنها این نبوده، مضار و صدماتی هم بر آنها مترتب بوده که آنها هم باید ذکر کرد و البته در جنب خدمات و زحماتشان خیلی کمتر است.

در سخنان گذشته ضمن بررسی انقلاب خودمان اشاره به دو خصوصیت کردم و گفتم ما اولاً چوب سرعت انقلابمان را می خوریم، اگر انقلاب ما در مدت طولانی تری با سازندگی و تشکل و تدارکات بیشتری صورت میگرفت (بطوریکه حریف بتدریج رمقش را از دست میداد و ما رمق پیدا میکردیم، بطوریکه وقتی واژگون میشد و پشتش بزمین میافتاد دیگر جانی نمیداشت و ما تمام اقتصاد و رونق و قدرت و همه چیز میداشتیم)، وضع دیگر بود ولی انقلاب ما اینطور شد، نمی خواهم ایراد بگیرم، با سرعت فوق العاده بیسابقه ای در دنیا به پیروزی رسیدیم و نتیجه آن سرعت، یک سلسله مشکلات و مصائبی است که باید تحمل کنیم و خیلی هم طبیعی و بجا است و نباید ما را ناامید کند.

در یک بیان دیگری از عظمت این انقلاب صحبت کردم که این انقلاب عظمت جهانی و بی سابقه اش طوری است که با سنگینی بار و صدمات و زحمات و مشکلاتی که

بعد از آن است ملازمه دارد. کار بسیار عظیمی نصیب ما شده و باید تحمل عواقب و لوازم بعدی اش را هم بکنیم تا لیاقت و شایستگی و صلاحیت بهره‌برداری پیدا کنیم.

کیفیت سوم انقلاب

امروز میخواهم به کیفیت سوم آن اشاره کنم و آثاری که مترتب بر این کیفیت انقلابی است، اگر انقلاب ایران مثل انقلابهای گذشته دنیا با یک حمله نظامی و یا با یک کودتا صورت میگرفت، وضع بکلی دگرگون بود. مثلا حمله اسکندر بر ایران انقلابی بود که ۲۰۰ سال تاریخ و وضع ایران و تمدن و جریان زندگی ایران را عوض کرد. حمله چنگیز و تیمور و همینطور در دوران اخیر کودتای عبدالناصر در مصر— یا حتی حمله لنین، وقتی انقلابی بصورت کودتای نظامی انجام میگردد، البته برای خودش مشکلاتی دارد ولی از یک جهت خیلی راحت است، یک فرد یا عده‌ای صاحب قدرت و صاحب نیروی نظامی می‌آیند و مواضع دشمن را از رادیو و تلویزیون گرفته تا پادگانها و استحکامات و دربار، همگی را میگیرند و مستقر میشوند و آن نظامی را که در نظر داشته و برای آن عمل را کرده‌اند برقرار میکنند و چون قدرت و ثروت و امکانات را در دست دارند مرحله سازندگی را آنطور که دلشان میخواهد، بانجام میرسانند. انقلاب ما بهیچوجه این حالت را نداشت و برخلاف آنها که احتیاج چندانی بدخالت مردم ندارند مردمی بود، انقلاب ما کودتای نظامی نبود و تا حدودی ضدنظامی بود و ملی، تا آن اندازه ملی بود و ضد نظامی که حتی سربازان و افسران ما هم در داخل ارتش بزبان و حرکت یا دردل به نهضت پیوسته بودند و در داخل آنها هم همین حرکت بود، بعضی‌ها تصور میکنند که فقط افراد سیویل انقلاب کردند و در داخل ارتش هیچ تحولی نبوده، در صورتیکه در ۵۰ سال سلطنت پهلوی اول و دوم بطور منظم و مرتب از طریق فساد و ظلم و جور و اختناق نارضایتی ایجاد شده بود و تأثیر آن روی تمام طبقات بوده منتها بعضی طبقات میتوانند ابراز و ظاهر بکنند و بعضی‌ها دردل میریختند. اخیرا اسنادی در ساواک پیدا کردیم و برخورداریم باینکه در آن دستگاه هم نمونه‌های نارضایتی و اعتراض و اعلامیه‌هایی وجود داشته و آنها هم کاملا از این پیش‌آمد متأثر بودند و انقلابی حتی در اعماق ساواک (آن قسمت‌هایی که کارشکنجه و بازجویی و تماس مستقیم با مردم نداشتند) پیدا شده بود. انقلاب ما انقلاب عمیق طبیعی و ملی بوده و در ظرف پنجاه و چندسال مقدمات و شرائط و عوامل آن پیدا شده و کار شده و بهمه جا نفوذ پیدا کرده است. همه معتقد و وارد در انقلاب شدند. عده زیادی شهید دادند و ممرومیتها کشیدند و درآمدها و زندگیشان را از دست دادند، بنابراین تمام قشرهای مملکت اعم از کارگر— کارمند— روحانی— بازاری— دانشجو و کاسب— شهرستانی— تهرانی و افسر— سرباز و غیره همه حق دارند که خودشان را یک پا مالک این انقلاب و مدافع و مسئول و دلسوز بشناسند. چریکها— مجاهدین— کمیته‌ها و پاسداران و این

افراد هم از همین جا پیدا شدند و مسلم حق بزرگی بگردن انقلاب و وظیفه بزرگی نسبت به آینده انقلاب و پیروزی نهائی دارند.

انقلاب ما شباهت به ساختمان مسجد دارد. مساجد را یکنفر طرحش را میدهد، یکنفر پول میدهد و نفر دیگر کار میکند. یکنفر ۱۰ تومان میدهد و یکنفر ۱۰ هزار تومان میدهد. همه خودشان را مالک و شریک میدانند. چون مسجد مالکی ندارد، مال خدا است. همه اینها خودشان را یکپا صاحب نظر و صاحب حق آب و گل میدانند و دخالت میکنند. بهمین دلیل مساجد ما خیلی دیرتر از ساختمانهای شخصی انجام میشود. انقلاب ما هم همینطور است یکنفر و دونفر صاحب و مالک ندارد. این حالت درعین اینکه حسن کار است ولی منشاء مشکلات هم میشود. مالکین و صاحب نظران و دخالت کنندگان متعدد بلحاظ مدیریت منشاء مشکلات فراوان میشوند.

شاه تنها توجه به دوروبری های خودش نداشت بلکه دستگاه خیلی وسیعی بنام دولت (و غیردولت، حتی داخل بخش خصوصی) در اختیار و زیر نگین و حکومت خودش داشت، یعنی افراد زیادی مهر سلطنت و مهر شاهنشاهی بر پیشانی شان خورده بود. اینها جزو ملت و مردم بودند و انقلابی که برخاسته از مردم بود، فقط منتهی و منحصر بمبارزه و واژگون و بیرون کردن شاه و دربارش نشد، بلکه توجهش به محیط کارمندان و همه کسانی که بنحوی از انحاء عهده دار وظیفه ای در این مملکت بودند کشیده شد. فراموش نکنید که دستگاه شاهنشاهی و مخصوصا دستگاه استبدادی قدیم رضاشاه و زمان محمدرضا شاه طوری بود که باصطلاح خارجی «توتالیتر» بود، یعنی همه چیز را در کف اختیار و دو دستش گرفته بود، بنابراین تمام افراد مملکت و تمام مردم بنحوی از انحاء فهمیده و نفهمیده خدمتگزار و کارگذار این دستگاه استبدادی بودند. یکعده خیلی بالاتر و مستقیم تر و یکعده غیرمستقیم تر و جزئی تر. بنابراین بعد از رفتن شاه و عده ای از فرماندهان وابسته و وفادار باو، جبهه خیلی وسیعتری در داخل مملکت و در دستگاه دولت پیدا شد و این احساس و اعتقاد پدیدار گشت که باید ما انقلابمان را ادامه بدهیم و پاک سازی را از درون و بطور وسیع انجام بدهیم. اینکار قهرا حالت دشمنی - کینه و عداوتی بین افراد علیه دولتی ها بوجود آورد، جز آنهایی که مستقیما وارد اعتصاب شده بودند. بدنبال حالت انقلاب، حالت خاصی بنام انتقام پیدا شد که روز بروز موج آن و حرکاتش شدیدتر مملکت را فرا می گیرد. این حالت و روحیه یا جو دشمنی، بدبینی، پاک سازی، نفرت و انتقام مشکل و مسئله بزرگ دوران سازندگی است که تاثیر در بخش دولتی و خصوصی دارد.

اول مشکل کمیته‌ها و پاسدارها و سایر خدمتگزاران آزاد: این مشارکت و ورود همگان در انقلاب طبعاً بدنبال خودش چه چیزی آورده؟ دلسوزی و مسئولیت و دخالت همگان. یعنی دخالت در مدیریت و تعدد در حاکمیت، یعنی عدم تمرکز و لوٹ شدن مسئولیت، یعنی بجای قدرت هرج و مرج - خودسری و خودرانی. عوام میگویند «ماما وقتی دوتا بشود، سربچه کج درمیآید». حالا وای بحال آنکه ماما بعوض دوتا ده تا و صدتا باشد، خدا بداد برسد که این مملکت و این دولت و این انقلاب و جمهوری اسلامی چه خواهد کرد و خدا ما را از این ماماها که همه بحق هستند نجات بدهد (که یکی از آن ماماها خود بنده هستم!). فلان عالم عالیقدر عظیم‌الشان روحانی چون رهبری داشته، چون دلسوزی کرده، چون خدمت کرده، چون علاقه داشته شرعاً و سیاستاً خودش را مسئول میداند که ملت را رها نکند و بلکه سردر هر چیزی بکند و همه جا دستور بدهد و احساس وظیفه دارد و دخالت و امرونهی میکند، امرونهی و وظیفه شرعی، کارگری که در راه پیمائی‌ها شرکت کرده طبعاً او هم خودش را ذینفع و صاحب کارخانه و کارگاه میداند: و میگوید اختیار و مدیریتش باید با من باشد. هر کارمندی چون اعتصاب کرده خودش را مالک لا اقل آن اداره میدانند و میگوید مدیران و مسئولان این اداره را من باید معین کنم تا بتوانم زیر بار فرمانش بروم. هرجوان فداکار که جراحت دیده - رنج دیده - وارد میدانهای شهادت شده (حالا یا زخمی شده یا شهید را در پهلوش دیده)، او هم دیگر نهایت علاقه را پیدا میکند، هر حزب و جمعیت ولو در اقلیت چون وارث نام شهادتی بوده خودش را موظف بدفاع از خلق می داند و دفاع از دموکراسی! و کاری هم باین ندارد که آیا این خلق احتیاجی و درخواستی بدفاع او دارند؟ و دموکراسی هم آیا لازمه اش این نیست که رعایت اکثریت را بکند و آنچه خلاف میل اکثریت و عموم است اینقدر روی آن پافشاری و مزاحمت و کارشکنی فراهم نیآورد؟ خلاصه این اوضاع که ممکن است با صد درصد حسن نیت و قصد خدمت در پیش دادگاه عدالت حق باشد، در عمل یکنوع از هم گسیختگی و ناتوانی و منازعه پیش آورده و دولت ما و جمهوری اسلامی را مواجه با خطرات و مشکلات زیادی کرده تا آنجا که بما فرصت نمیدهد بمسائل اساسی پردازیم و آینده سازی بکنیم. حالا چاره اش چیست؟ در برابر مسئله کمیته‌ها - پاسدارها و افراد و گروههایی که بیشتر آنها هم مسلح هستند و فداکارانه و با حسن نیت خدمت میکنند. ولی ضمناً ایجاد هرج و مرج و از هم گسیختگی هم پیدا شده است چه باید کرد؟ آیا باید اینها را از بین برد؟ بهیچوجه من الوجوه. بلکه باتوجه به شرائط روز و اینکه می بینید ضدانقلاب چه طور روز بروز دندانش را تیزتر میکند و نقشه هایش را ظریف تر و خطرناکتر میکند، باید در این جهت آنها تقویت بشوند. ولی تنظیم شوند و از حالت بی نظمی خارج بشوند.

چندی قبل کمیته‌ها در عین اینکه با هم همکاری داشتند و از یک ریشه بوجود آمده بودند ولی هر کدام بطرفی می‌رفتند، بدستور حضرت آیت‌الله امام خمینی کمیته مرکزی امام در تهران تشکیل شد که الان بیش از ۱۴ شعبه دارد و در تمام شهرستانها هم ریشه و شاخه پیدا کرده و امید می‌رود و حق اینست که تمام کمیته‌های ایران اولاً یک اسم روی خودشان بگذارند و ثانیاً ارتباط و اطاعت و هماهنگی با کمیته مرکزی امام داشته باشند.

آنچه که بدولت مربوط میشود بگردش درآوردن چرخهای اقتصاد و جواب دادن به هزاران مسائل بیکاری و ارتزاق و بهداری است. مخصوصاً تدارک صحیح مجلس موسسان و قانون اساسی و دولت آینده قطعی جمهوری اسلامی و امام هم همان روز اول انتصاب دولت فرمودند اطاعت این دولت فریضه الهی و اسلامی و دینی هم است پس حتماً (مخصوصاً آنجا که جنبه انتظامی و نظامی دارد یعنی پاسدارها و کمیته‌ها نباید هیچ کار و عملی را برخلاف دولت و برخلاف سیاست عمومی مملکت انجام دهند)، سیاستی که با تصویب شورای انقلاب و تایید رهبری انقلاب معین میشود، چه برسد باینکه ممانعت و مزاحمت بکنند و دستور بدهند کارمند و مسئولی را که از طرف دولت معین شده یا موقتاً سرجایش مانده بردارند و کس دیگری را بفرستند. تویخ‌نامه برای روسا و مسئولین بفرستند و دخالت در این کارها بکنند. نتیجه این مزاحمت‌ها و دستورات عملی‌ها اینست که دولت نمیتواند کارش را بکند و اصل و اساس همه چیز از بین می‌رود. آنچه قابل تحمل و قابل قبول نیست و مخالف روح انقلاب است ممانعت و مزاحمت و دستورات عملی دادن و خودسری و خودرانی است. آنچه مربوط به ملت است و در یک نظام اسلامی و دموکراسی در جهت خودکفائی و همکاری باید وجود داشته باشد اینست که کمیته‌ها و شوراهای و انجمنها با نهایت علاقه و قدرت توسعه پیدا کنند و همانطور که در تبریز هم گفتم لازمه استبداد و نتیجه استبداد و موجب و موجد شرائط استبداد اینست که در یک مملکت همه چیز از دولت خواسته شود و همه کار بدست دولت انجام شود. وقتی قرار شد دولت جواب‌دهنده تمام احتیاجات و در دست گیرنده همه قدرتها باشد، خواه ناخواه دولت میشود استبدادی. حالا هراسمی روی آن باشد و هر قانون اساسی وجود داشته باشد. برعکس لازمه دموکراسی و لازمه ایمان بحق و قانون خدا و خلق اینست که خود مردم کارها را بدست گیرند. البته با مشورت و مخصوصاً با همکاری یکدیگر. دولت در اینجا باید نقش رابط و ناظر را داشته باشد و حداکثر سرمشق و رهبری کند. خوشبختانه در این زمینه پیشرفت زیادی حاصل شده؛ پیدایش همین کمیته‌ها پیش از انقلاب و بعد از انقلاب روی همین خودجوشی و از درون همکاری‌ها بوده و این ضرورت را احساس شده و امیدوارم بزودی علاوه بر معاونینی که همکاری و نهایت لطف و خدمت را در این هدف عالی به بنده و دولت میکنند، یک معاون در امور همکاری هم انتخاب کنم که باین همکاریها وسعت و نظام بدهد و تا آنجا که ممکن است همکاری مابین دولت و ملت را در جهت بهبود و خودکفائی و